

قرائت‌های معاصر از سزاگرایی

علی صابری*

دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه تهران
(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۸/۲۰ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۳/۱۰/۲۲)

چکیده

سزاگرایی از قرن هجدهم و آغاز مناقشه توجیه مجازات مغلوب و فایده‌گرایی، نظریه غالب در نظام‌های عدالت کیفری بود. از دهه هفتاد قرن بیستم و پس از افول بازپروری، قرائت‌های نوینی از سزاگرایی مطرح شد و برای مواجهه با انتقادات سنتی استدلال‌های جدیدی شکل گرفت. پرسش این است که این به‌ظاهر سزاگرایان جدید واقعاً «جدید» یا «سزاگرا» هستند؟ این مقاله نشان می‌دهد که چنین نیست و سزاگرایان ادعایی معاصر نه سزاگرا هستند و نه معاصر.

واژگان کلیدی

تعلیم اخلاقی، سزاگرایی، فایده‌گرایی، کارکرد اعلامی، مجازات ارتباطی، نکوهش، مزیت غیرمنصفانه.

مقدمه

جولان درازمدت فایده‌گرایی در دهه هفتاد قرن بیستم رو به افول گذاشت و از این دوران شعارهای «شکست فایده‌گرایی» یا «افول بازپروری» پرتین شد. هم‌زمان و با گرایش مجدد گروهی از نظریه‌پردازان و ظهور قرائت‌هایی جدید از سزاگرایی، از «بازگشت سزاگرایی» یا «رنسانس سزاگرایی» سخن به میان آمد و برخی مدعی شدند که «متفکران تمام علایق سیاسی به یکباره و بالاخره سزادهی را حتی قویترین مبنا برای نظام مجازات دیده‌اند.» (Gardner, 1976, p. 784) و نمود این نظریه، از دهه هشتاد به بعد «حتی طرفدارانش را شگفت‌زده کرد.» (Von Hirsch A. a., 1992, p. 83) صحت این ادعا منوط به این است که قرائت‌های جدید واقعاً سزاگرا باشند. ارزیابی این امر - سزاگرا بودن قرائت‌های جدید - زمانی ممکن می‌شود که تعریفی محوری از نظریه در دست باشد و سایر قرائت‌ها با این محک سنجیده شود. معضل اصلی نظریه همین‌جا آغاز می‌شود زیرا یافتن تعریفی از سزاگرایی که مورد توافق همه مدعیان مالکیت این واژه باشد دشوار و نگرانی «انتونی داف» از این بابت قابل درک است:

«باید سزاگرایی را نجات داد، نه فقط از دست دشمنان فراوان که از دست مدعیان رفاقتش. قضیه این است که نگرش‌های کیفی که خود را «سزاگرا» می‌نامند به حدی زیادند که آدم شک می‌کند که این واژه حاکی از یک مکتب فکری باشد.» (Duff A., 2011: 3).

بنابراین ناچاریم قبل از هر بررسی به قدر متیقن و قابل اعتمادی از مفهوم و مفاد این نظریه برسیم. مقاله حاضر، کانت و نظریه سزاگرایی او را قرائتی اصیل می‌شمارد و مختصات آن را محک ارزیابی قرائت‌های جدید قرار می‌دهد. اگر قرائت‌های معاصر از ارکان «قرائت کانتی» تخلف کرده یا به نظریه دیگری مثل فایده‌گرایی پناه برده باشند دیگر «سزاگرا» نیستند. همچنین اگر گزاره‌های کانتی را تکرار کنند و مبتنی بر استدلال نو نباشند دیگر «جدید» نیستند. در صورت تحقق هر یک از این دو، شعار «بازگشت سزاگرایی» مخدوش خواهد شد. گزینش قرائت کانتی از چند جهت موجه است: یک، تقریباً هیچ مدعی سزاگرایی نداریم که خود را به کانت متصل نکرده باشد، دوم، قرائت کانتی درک صحیح‌تری از «توجیه» به دست می‌دهد و به لایه‌های معرفت‌شناختی آن التفات دارد، سوم، اظهارات کانت چند جنبه مهم از مسائل مجازات را پوشش می‌دهد و علاوه بر توجیه مجازات از ملاک تعیین آن نیز سخن می‌گوید، چهارم، کانت در مقابله با نظریه رقیب (فایده‌گرایی) خاموش نیست و اشکالات آن را تبیین کرده است، پنجم، قرائت کانتی نسبت به دیگران از تقدم تاریخی برخوردار است. هگل هم تصریحات ظاهراً سزاگرایی بسیاری دارد و در دلایل دوم و پنجم تا حدی با کانت برابری می‌کند اما در سایر موارد به مرتبه او نمی‌رسد.

الف) روش کانت

اگر بخواهیم - مانند اکثر نوشته‌های کیفی - سزاگرایی کانت را صرفاً در اظهارات کیفی‌اش خلاصه کنیم کار با نقل چند جمله کوتاه فیصله می‌یابد: هر مجرمی باید مجازات شود، هر کس باید به سزای خود برسد، و نباید به هیچ دلیل دیگری - از جمله کسب فایده - مجازات کرد. این جملات به احکام دینی و آیه‌های وحی شده به یک پیامبر بیشتر شبیه است تا استدلال فلسفی، و انسان تحریک می‌شود بپرسد: چرا مجازات «سزای» مجرم است؟ چرا مجرم باید به «سزای» خود برسد؟ چرا «دلیل دیگر» نادرست است؟ البته پاسخ بیشتری از کانت خواهیم شنید: «عدالت چنین اقتضا می‌کند»، «انسان هدف فی نفسه است» و فایده‌گرایی او را به ابزار بدل می‌کند، اما کماکان می‌توانیم بپرسیم: «کدام عدالت؟»، «چرا عدالت چنین اقتضا می‌کند؟»، «چرا انسان هدف فی نفسه است؟»، «ملاک تشخیص عادلانه و غیرعادلانه چیست؟» و در پرسشی کلی‌تر «دستور اخلاقی سزادهی چگونه توجیه می‌شود؟». اگر کانت را به شیوه اکثر طرفداران یا منتقدانش مطالعه کنیم به بن‌بست می‌رسیم و آخرین «چراها بی‌پاسخ می‌ماند. منتقدان در مقابل دیوار «سزاوار است» یا «عدالت است» و «انسان هدف فی نفسه است» می‌ایستند و از این اختراعات مهمل و بدون برهان کانت اظهار نارضایتی می‌کنند. طرفداران سزاگرایی کانت تلاش می‌کنند تا به نیابت از او به پاسخ‌های تازه نقب بزنند اما «چرا»های مضاعفی خلق می‌کنند و از کانت، پرتوهای معجول می‌سازند. غافل از اینکه خود کانت پاسخ‌های بهتری به این پرسش‌ها دارد که در بخش‌های دیگر منظومه فکری او، با الفاظی متمایز پنهان شده است. پاسخ مهم کانت به تمام پرسش‌های درجه دوم ما این است: «قانون سزادهی یک امر مطلق است». برای فهم معنای «امر مطلق» باید به بخش‌های دیگر اخلاق کانت مراجعه کنیم که می‌توان به آن «روش اخلاق» کانت گفت. روش کانت معنای «امر مطلق» را به ما خواهد گفت و بر این اساس «قانون سزادهی» را در یک چارچوب روش‌شناختی درک خواهیم کرد. به این ترتیب درمی‌یابیم که «سزادهی» ارتباطی وثیق با روش معرفتی کانت دارد و از این آبشخور سیراب می‌شود. به عبارت دیگر، روش‌شناسی کانت جزئی از نظریه سزاگرایی است. مهمترین ویژگی روش معرفتی کانت که راه او را از فایده‌گرایان جدا می‌کند تجربه‌گریزی است. او برخلاف گروه اخیر بنیاد اخلاق را در عقل جستجو می‌کند. انسان برخلاف حیوانات از «قدرت تعقل» و «آزادی» برخوردار است و اخلاق از همین جا آغاز می‌شود. هر اخلاقیاتی که انسانیت انسان را گام نخست خود قرار ندهد به تخریب آن می‌انجامد (Murphy, 1994, p. 25). عمل اخلاقی باید انسان را از حیوان جدا کند. رفتار مطابق میل طبیعی در حیوان هم وجود دارد اما فقط انسان است که می‌تواند اراده عمل بر اساس تعقل کند، تنها رفتار اخلاقی آن است که از «اراده نیک» (عمل بر اساس دستورات عقل و نه هیچ چیز دیگر) ناشی شود. بنابراین اوامر اخلاقی:

«واجد جایگاه و مبنای پیشینی (بدیهی) در عقل هستند... و هرگز نمی‌توانند از هیچ شناخت تجربی و اتفاقی حاصل شوند، و شأن خود را از محض بودن منشأشان می‌گیرند.» (Kant, Groundwork, 2002: 28)

امر اخلاقی «مطلق»، «ضروری» و تخلف‌ناپذیر است، برعکس اوامر دیگر عقل عملی که مشروط و اقتضائی و تخلف‌پذیرند:

«اگر عمل، خوب بودن خود را فقط از این بگیرد که وسیله‌ای برای چیز دیگر است، امر مشروط خواهد بود، [اما] اگر فی‌نفسه خوب، بنابراین ضروری باشد بر اساس اصل اراده-اراده‌ای که خود، منطبق با عقل است- امر مطلق خواهد بود.» (Ibid: 31)

حال پرسش این است که یک امر مطلق اخلاقی (مثل قانون سزادهی) چگونه کشف و شناسایی می‌شود؟ کانت امر مطلق را با یک ضابطه مهم تصویر و معرفی می‌کند که معمولاً به نام «قانون جهانشمولی» شناخته می‌شود و می‌تواند ضابطه کشف هر قانون اخلاقی قرار گیرد:

۱. جهانشمولی

«قوانین [اخلاق] را چنان اختیار کن که گویا قرار است اعتباری همسنگ قوانین جهانشمول طبیعت داشته باشند» (Ibid:37)

سپس، از دل این ضابطه، قید مهم دیگری برای تمام احکام اخلاقی منشعب می‌شود که به «انسان‌گرایی» مشهور است:

۲. انسان‌گرایی

«با هر موجود ذی‌عقل باید به عنوان هدفی متناسب با طبیعتش یعنی هدفی فی‌نفسه رفتار شود. این، باید شرط مفیدکننده هر قانون [اخلاقی] در قبال هر گونه هدف دلخواهی و اقتضائی قرار گیرد» (Ibid: 57)

با توجه به اینکه «قانون سزادهی» یک امر مطلق اخلاقی است می‌توانیم نتیجه بگیریم که: اولاً، توجیه خود را از عقل محض می‌گیرد و بدیهی (پیشینی) و بی‌نیاز از هر برهان اضافی است، ثانیاً، قانونی جهانشمول، ضروری و الزامی است، ثالثاً، فقط سزادهی است که تضمین می‌کند با انسان به مثابه هدف فی‌نفسه رفتار شده است.

می‌توانیم از این به بعد با پیراهن یک معرفت‌شناس بر در ساختمان روش‌شناسی بایستیم و انسجام گزاره‌ها، وجود امر مطلق اخلاقی و بداهت آن را به چالش بکشیم اما حق نداریم مثل معمول کیفرپژوهان پاسخ او را نشنیده بگیریم و فرض کنیم یک «گزاره غیربدیهی» را بدون برهان طرح

کرده است. این نکته‌ای است که بسیاری از منتقدان و پیروان کانت از آن غافلند.^۱ گناه مهم‌تر بر دوش دوستان سزاگرایی کانت است که روش معرفتی او را از نظریه سزاگرایی حذف کرده و در پاسخ به پرسش‌های درجه دوم، براهین اضافی و بی‌ارتباط آورده‌اند. خواهیم دید که این «روش‌زدایی» از کانت به انحراف نظریه و فروغلتیدن به درون نظریه رقیب انجامیده است.

ب) مفاد سزاگرایی کانت

پاسخ کانت به «چرا مجازات» کاملاً روشن، منسجم و یکدست نیست. برخی از مفسران امروزی از این تلون، نتیجه گرفته‌اند که او بی‌نظریه است.^۲ با این حال این دیدگاه اقلیت و مستند به نوشته‌های متقدم کانت است. بنابراین می‌توان با ارجاع به نوشته‌های متأخر او، مخصوصاً «مابعدالطبیعه عدالت»، شاهد اظهار نظر صریح او در حمایت از سزاگرایی و همچنین خصومتش با فایده‌گرایی بود. نخست به مهم‌ترین و صریح‌ترین افاضات کیفری کانت - درباره مجازات- اشاره، سپس مختصات اصلی سزاگرایی را از این عبارات استنتاج می‌کنیم:

۱. «قانون مربوط به مجازات [سزادهی] یک امر مطلق است. وای بر کسی که خود را اسیر پیچ و خم نظریه سود می‌کند و می‌خواهد با رها کردن بزهکار از مجازات یا تقلیل میزان آن، منفعتی به دست آورد و یکسره این جمله ریاکارانه را به کار می‌برد که «اینکه یک نفر بمیرد به از آن است که کل بشریت نابود شوند». اگر عدالت قانونی نابود شود دیگر زنده ماندن بشریت در روی زمین به چیزی نمی‌ارزد. حال در مقابل این پیشنهاد چه باید گفت که بزهکار محکوم به مرگ را زنده بگذاریم مشروط به اینکه آزمایش‌های خطرناکی با رضایت خودش بر او انجام شود، سپس سرحال از آن آزمایش‌ها جان سالم به در برد و پزشکان هم از این طریق، اطلاعات جدید و مفید به حال اجتماع به دست آورند؟ اگر چنین پیشنهادی از سوی یک دانشکده پزشکی مطرح شود، هر محکمه عدلی آن را با انزجار رد خواهد کرد زیرا عدالتی که با مبلغی خریدنی شود دیگر عدالت نیست» (Kant, 1999: 138).

۲. «حتی به فرض که جامعه مدنی بخواهد با توافق عمومی تمام اعضایش منحل شود. (برای مثال ساکنان یک جزیره بخواهند جدا و در اکناف جهان پراکنده شوند) نخست لازم است که آخرین

۱. برای مثال «تد هاندریچ» با نقل اظهارات کیفری کانت برای یافتن معنا و مبنایی برای «فرد مستحق مجازات است» به تفحص می‌پردازد حال آنکه پاسخ کانت به این جستجو این است: این یک امر بدیهی است. دنبال دلیل و تبیین اضافی نباش! (Honderich, 2006, p. 25)

۲. «جفری مورفی» که یک سزاگرا و از مفسران کانت است اظهار ناامیدی می‌کند که پس از سال‌ها بخش‌های جدیدی از اظهارات کانت را کشف و در سزاگرا بودن کانت تردید کرده است. حتی این احتمال را دور از ذهن نمی‌بیند که کانت اساساً نظریه مجازات نداشته باشد (Murphy, 1987, p. 509).

قاتل عمد که در زندان به سر می‌برد اعدام شود تا هر کس سزای درخور اعمالش را ببیند و دیگران با شانه خالی کردن از مجازات خونریزی را به پای خود ننویسند که اگر مجازات نکنند شرکای این نقض علنی عدالت قانونی محسوب می‌شوند.» (Ibid).

۳. «هرگز نمی‌توان مجازات را فقط ابزار پیشبرد مصلحتی دیگر برای خود بزهکار یا جامعه مدنی قرار داد، بلکه مجازات همواره باید به این دلیل اعمال شود که بزهکار مرتکب بزه‌ی شده است. هیچ‌گاه نباید یک انسان را ابزار تحقق هدف دیگری قرار داد و او را درگیر موضوعات حقوق مالی کرد. حتی اگر مستحق باشد شخصیت مدنی [اجتماعی] اش را از دست بدهد، شخصیت فطری اش در مقابل چنان رفتاری [استفاده ابزاری] از او محافظت می‌کند.» (Ibid).

۴. «اگر اعمال آزادی مطابق قوانین جهانشمول، خود ناقض آزادی (ناعادلانه) باشد استفاده از زور برای مقابله با آن و به‌منظور ممانعت از نقض آزادی، براساس قوانین جهانشمول، سازگار با آزادی است. به عبارت دیگر این اعمال زور عادلانه «حق» است. قانون مقابله به مثل، استفاده از زور علیه هر کسی که عدالت (حق) را نقض کرده می‌پذیرد.» (Ibid: 31) «هیچ‌کس نشنیده کسی که در قبال قتل عمد به اعدام محکوم شده شکایت کند که [مجازات] زیاده‌ای گرفته و ناعادلانه با او برخورد شده است. هرکسی که چینی حرفی از او بشنود به ریش او خواهد خندید... هر که قاتل عمد باشد - یعنی مرتکب قتل عمد و به آن محکوم، یا شریک در آن دانسته شده باشد- باید متحمل مرگ شود. این همان چیزی است که عدالت (به‌مثابه مبنای قوه قضا) و بر اساس قوانین جهانشمول برخاسته از امر پیشینی طلب می‌کند.» (Ibid:41)

۵. «عدالت عمومی، چه نوع و میزانی از مجازات را مبنا و معیار قرار می‌دهد؟ فقط مبنای برابری مشهود در شاهین ترازوی عدالت، یعنی مطابق اصلی که رفتار به نفع یکی از دو سو به را نمی‌پذیرد. بنابراین هر شر ناسزاوار که شما به دیگری می‌رسانید همان است که بر خود رسانده‌اید. اگر به او بهتان بزنید بر خود بهتان زده‌اید، اگر از او بدزدید از خود دزدیده‌اید، اگر او را بکشید خود را کشته‌اید. فقط قانون سزا (مقابله به مثل) است که می‌تواند نوع و میزان دقیق مجازات را مشخص کند... تمام معیارهای دیگر در نوسان قبض و بسطند و به دلیل تداخل ملاحظاتی فرعی نمی‌توانند با اصل عدالت قانونی ناب و مطلق هم‌نوا شوند.» (Ibid: 138-39)

از ترکیب این عبارات با نتایجی که در قسمت روش کانت به دست آوردیم می‌توانیم ارکان مهم نظریه سزاگرایی را احصا کنیم:

۱.۵. قانون سزادهی "امر مطلق" و پیشینی است

بنابراین دیگر نباید پرسید: چرا مجرم مستحق مجازات است؟ چه رابطه‌ای بین جرم و مجازات است که دومی را توجیه می‌کند؟ معنای سزا چیست؟ «پیشینی» بودن قانون سزا راه را بر این سؤالات می‌بندد.

۲.۵. فایده‌گرایی مذموم است

فرازهای یک و دو به صراحت با فایده‌گرایی مخالفت می‌کنند. تصور رایج این است که کانت فایده‌گرایی را به دلیل پذیرش احتمالی «مجازات بی‌گناه و غیرمستحق» رد می‌کند و با فایده‌گرایی تعدیل‌شده‌ای که به این تالی فاسد تن ندهد موافق است، حال آنکه کراهِت او از فایده‌گرایی دلیل دیگری دارد: اولاً فایده‌گرایی مبتنی بر استفاده ابزاری از انسان و نقض ضابطهٔ دوم امر مطلق است ثانیاً امکان بی‌مجازات ماندن مجرم را - در صورت مفید نبودن - باز می‌گذارد. بنابراین کانت حتی با آن فایده‌گرایی که وعده می‌دهد بی‌گناهان را مجازات نکند دشمن است.

۳.۵. سزادهی الزامی است

فراز یک و دو علاوه بر نفی فایده‌گرایی، مجازات سزاوار را نه تنها مجاز که الزامی می‌داند. در ترکیب با روش درمی‌یابیم که «امر مطلق» همواره باید اتیان شود و استثناپذیر نیست. تعبیر بدیل اجرای امر مطلق در موضوع مجازات همان «اجرای عدالت مطلق» است که کانت بر آن تأکید می‌کند. اگر سزادهی به هر دلیلی - از جمله آزمایش‌های پزشکی - ترک شود عدالت رخت برمی‌بندد. جز تمثیل آزمایش پزشکی (فراز یک)، تمثیل مشهور «ترک جزیره» (فراز دو) نیز مؤیدی قوی است بر اینکه سزا در تفکر کانت یک «باید» اخلاقی است و نه «جواز». بنابراین می‌توان گفت او مخالف سرسخت «بی‌کیفری» است. تنزیل سزاگرایی به یک گزارهٔ مقیدکننده که صرفاً مانع مجازات بی‌گناه می‌شود تخریب جدی این نظریه است. این اتفاق در قرائت‌های جدیدی که «سزاگرایی سلبی» (Negative)، «مقیدکننده» (Limiting) یا «ملایم» (Side-Constraint) نامیده می‌شود، همچنین در نظریات ترکیبی، رخ داده است.

۴.۵. تناسب ضروری است

فراز سه، بیان ساده‌ای از «اصل تناسب جرم و مجازات» است. هرچند از ظاهر عبارات کانت چنین برمی‌آید که تناسب نتیجهٔ قهری سزادهی است اما باید دقت کرد که «سزاگرایی» فقط در «اصل تناسب» خلاصه نمی‌شود.

اینک به چهار رکن اصلی سزاگرایی دست یافتیم و سنجهای برای ارزیابی میزان صداقت مدعیان بعدی پیروی از این نظریه در اختیار داریم. می‌توانیم به این قرائت، «سزاگرایی محض»، «اصیل» یا «کانتی» بگوییم که به مثابهٔ قانون همه یا هیچ عمل می‌کند و با عدول از هر یک از این ارکان متلاشی می‌شود. ممکن است یک سزاگرایی بدیع یا ضعیف و حداقلی قابل ارائه باشد اما نسبتی با سزاگرایی اصیل ندارد.

پ) عزلت سزاگرایی کانت

علی‌رغم مشارکت جدی کانت در نهضت روشنفکری و جذابیت آموزه‌های انسان‌گرایانه (آزادی، خودآیینی) او در اخلاق و سیاست مدرن، اندیشه سزاگرایی‌اش از بدو ارائه در انزوا و عزلت مانده است. تاریخ حقوق کیفری حاکی از این است که نظریه کانت دست‌کم تا اواخر قرن بیستم چه در بین اهل نظر و چه دست‌اندرکاران مورد استقبال قرار نگرفته است. کمی حیرت‌آورتر اینکه سزاگرایی او نه با استدلال و مباحثه جدی فلسفی که با هجو و تقبیح همکاران روشنفکرش به حاشیه رانده شده است. در همان دوران، بنتام هر مجازات نافع‌گرا (از جمله سزاگرا) را با این عبارات نکوهش کرده است: «بی‌فایده»، «افزودن شری به شر دیگر»، «خشم و انتقام‌جویی علیه مجرم یا یک انسان بدشانس اگر به غلط مجرم دانسته شده باشد»^۱ و «محرک احساسات شرورانه» (Bentham, 1843: 719). منتقدان پس از بنتام همین سیاق انتقاد را ادامه داده، سزاگرایی را با برجسب‌هایی مثل «انتقام‌جویی»، «کینه‌جویی»، «وحشیانه»، «غیراخلاقی»، «غیرعقلانی»، «غیرانسانی»، «ضدروشنفکری»، «رتجاعی»، «خرافات» و شبیه این نواخته‌اند.^۱ «آرمسترانگ» با روایتی مشابه، نگاه رایج به سزاگرایی در اوایل قرن بیستم را گزارش می‌کند. در این دوران:

«مجازات سزادهنده، نام مؤدبانه انتقام‌جویی، کینه‌جویانه، غیرانسانی، وحشیانه و غیراخلاقی است. این «درد برای درد»، به کسی که درد می‌کشد، به او که درد را وارد می‌کند و به جامعه‌ای که چنین اجازه‌ای را می‌دهد، آسیب می‌رساند، همه ضرر می‌کنند و این برای بی‌ثمر بودنش کافی است.» (Armstrong, 1961: 471).

در نتیجه این اتهامات، عزلت سزاگرایی لاقلاً تا ۱۵۰ سال پس از طرح آن ادامه داشت و در تمام این دوران گوی توجیه مجازات، فرمان‌بردار چوب‌فایده‌گرایی ماند. این وضعیت تا نیمه‌های قرن بیستم بدون اعتراض باقی ماند. از این زمان تدریجاً حمایت مجدد از سزاگرایی - فقط در مقام نظریه‌پردازی - آغاز و با مقاومت‌های شدید فایده‌گرایان مواجه شد. «جان میت» که در همین سال‌ها دفاع مجدد از سزاگرایی را آغاز کرده است چنین اظهار یأس می‌کند:

«کاملاً واقفم که کار من [در دفاع از سزاگرایی] بدگمانی و خصومت را در دو گروه برخواهد انگیخت، اهل فلسفه (که لابد معتقدند از میان نظریات اخلاقی، سزاگرایی است که زیر بار نقدها له شده و نه لذت‌گرایی روانشناختی) و مردان عمل (که از افول پرشتاب سزاگرایی در فرایند کیفری

۱. البته نوشته‌های کیفری بنتام مربوط به حدود ده سال پیش از بخش مهمی از افاضات کیفری کانت است (اصول قانونگذاری بنتام در ۱۷۸۹ و مابعدالطبیعه اخلاق کانت در ۱۷۹۷). بنابراین ممکن است نقد بنتام متوجه قرائت کانتی مجازات نافع‌گرا نباشد. چه بسا اگر بنتام به مبانی روش‌شناختی و نظریه اخلاقی کانت توجه می‌داشت به جای برجسب‌های بالا با استدلال‌های فلسفی به استقبال او می‌رفت.

خوشحالند).» (Mabbott, 1939: 152) حتی در ۱۹۷۵م که بسیاری از تثبیت «رنسانس سزاگرایی» دم می‌زنند، «والتر کافمن» با عباراتی تحقیرآمیز می‌نویسد:

«اگر مسیحیت سنتی [دوباره] گل کرده سزاگرایی هم کرده. در روزگاری که ایمان به جهنم و روز آخرت از رونق افتاد، جفرسون و کانت...دست و پا می‌زدند که ایمان به عدالت سزادهنده را با تمهید یک مبنای عقلانی جدید زنده نگه دارند. البته بشر هنوز ایمان مذهبی قدیم را در رگ‌ها دارد و تلاش‌های مذکور تا همین حد قابل درک می‌نماید و نه بیشتر.» (Kaufmann, 1973: 52)

علی‌رغم این عزلت تحقیرآمیز طولانی، از نیمه قرن بیستم به بعد سکه سزاگرایی رونق می‌گیرد. البته این به معنای پذیرش همگانی سزاگرایی نیست اما اتهامات هجومی جای خود را به نقدهای استدلالی می‌دهد. این اتفاقات جسارت طرح مجدد سزاگرایی را در برخی از اندیشمندان ایجاد می‌کند.

ت) قرائت‌های معاصر سزاگرایی

قرائت‌های جدید سزاگرایی تلاش‌های تازه‌ای برای زینت سزاگرایی سنتی با استدلال‌های تازه است تا به نظریه‌ای مقبول و زیباتر از گذشته تبدیل شود. در اینجا چند نمونه مطرح از قرائت‌های معاصر سزاگرایی را معرفی و میزان تطابق ایشان با قرائت اصیل کانتی را ارزیابی خواهیم کرد.^۱

۱. ضمانت اجرا (Penalty)

بر اساس این قرائت، محتوای سزاگرایی این است: صرف قانون‌شکنی دلیل کافی و توضیح‌دهنده‌ای برای مجازات است. جان مبت در اوایل قرن بیستم سزاگرایی را بر این استدلال سوار کرد و همین مقدار را برای توجیه کافی می‌دانست (Mabbott, op.cit). قانونی که عملی را جرم می‌شمارد در دل خود مجازات را هم تعبیه کرده است، عملی که ضمانت اجرا نداشته باشد اساساً قانون یا جرم نیست. بنابراین جرم، مجازات را در لفافه معنای خود پیچیده است. «کوئینتن» با نگاه به این قرائت می‌گوید:

۱. در گزینش و احصای این قرائت‌ها از این سه مقاله استفاده شده است:

Walker, Nigel (1994). Reductivism and Deterrence. In A Reader on Punishment. Edited by Antony Duff and David Garland, Oxford, Oxford University Press.

Cottingham, John (1979). Varieties of Retribution. The Philosophical Quarterly, Vol 29.

Moore, Michael (1988). The Moral Worth of Retribution. In Responsibility, Character, and the Emotions: New Essays in Moral Psychology. Ed F.Schoeman, Cambridge, Cambridge University Press.

«سزاگرایی - اگر درست فهمیده شود - یک آموزه منطقی است و نه اخلاقی و توجیهی اخلاقی برای تحمیل مجازات ارائه نمی‌کند. بلکه فقط توضیح معنای واژه است» (Quinton, 1954: 134).

این تقریر، سزاگرایی را از یک نظریه اخلاقی به تلاشی ادبی و لفظی تبدیل و بار توجیهی آن را زائل می‌کند. فرض که مفهوم جرم، ضمانت اجرا را در خود داشته باشد، هنوز می‌توان پرسید: توجیه جرم دانستن (با چنان ضمانت اجرایی) چیست؟ کانت به این پرسش هم پاسخ داده اما در این تقریر نادیده گرفته شده است. مشابه این، قرائتی است که سزاگرایی را معادل «عدالت صوری» می‌خواند. اصل عدالت صوری، رفتار برابر با تمام افراد را لازم می‌داند و این، همان چیزی است که سزاگرایی می‌گوید. شاید این اصل از نتایج سزاگرایی باشد ولی درباره توجیه اصل مجازات چیزی نمی‌گوید. عدالت صوری اقتضا می‌کند که «اگر (به هر دلیلی) تصمیم به مجازات کسی دارید» به این شکل عمل کنید (Moore, 1988: 181).

۲. قصاص (Retaliation)

برخی، سزاگرایی را با قانون قصاص مسیحی یا تعابیری چون «چشم در برابر چشم» مترادف می‌گیرند و این نادرست است. قصاص، پاسخی به «اندازه و کیفیت» مجازات است و نه «چرای آن». سزاگرایی نظریه مربوط به یک مرحله پیش از کم و کیف است. در واقع باید نخست مشخص کنیم چه کسی و چرا باید مجازات شود، سپس به میزان و نوع آن پردازیم. البته تناسب، چنان‌که دیدیم، از آثار ضروری و همیشگی سزاگرایی است اما رنگ سفید نمی‌تواند تعریف برف باشد. در این زمینه دیدگاه «مور» مبنی بر اینکه «می‌توان سزاگرا بود و در عین حال با قصاص مخالفت کرد» اشتباه است. (Moore, op.cit: 180).

۳. التیام خاطر (Satisfaction)

مجازات سزادهنده موجه است چون تشفی و التیام خاطر قربانی مطلوب است. ممکن است مراد از مطلوبیت دو چیز باشد: نخست اینکه نفس التیام خاطر، گونه‌ای کاهش رنج است. در این صورت یک حس و عاطفه طبیعی را به حکم اخلاقی تبدیل و سزاگرایی را بر نظریه «حس اخلاقی» دیوید هیوم بنا کرده‌ایم. (Honderich, Op.Cit:58). فرض دوم این است که التیام نه فی‌نفسه که برای ممانعت از انتقام‌جویی و خونریزی بیشتر مطلوب باشد. مجازات سزادهنده خشم قربانی را فرومی‌نشاند و مانع از خونریزی بی‌حد و حصر می‌شود. این قرائت در هر دو فرض فوق از «عقل محض» کانتی فاصله گرفته و بر تجربه‌گرایی استوار می‌شود. به‌علاوه، صراحتاً به یک نظریه فایده‌گرا تبدیل می‌شود و دیگر سزاگرا نیست (Cottingham, Op.Cit: 242).

۴. بازی منصفانه - مزیت غیرمنصفانه (Fair Play – Unfair Advantages)

این تقریر بر این فرض مبتنی است که اساس تشکیل و بقای جامعه بر همیاری و توافق است. افراد با ورود به اجتماع از مزایای این همیاری بهره می‌برند و مکلفند در قبال مزیت کسب شده، با تبعیت از قواعد، سهمی در تأمین نظم اجتماعی داشته باشند. درست مثل یک مسابقه ورزشی که افراد باید با رعایت قواعد بازی در پی برد باشند. اگر کسانی، بدون رعایت قواعد بازی، ببرند، مجازات وارد عمل می‌شود تا از قربانی شدن تابعان قواعد به دست ناقضانی که بدون بلیت سوار شده‌اند، جلوگیری کند. (Dagger, 1993: 474-75). مجرم چیزی به کف آورده که دیگران محروم از آن هستند. مزیت غیرمنصفانه هر جرمی یک «لذت نامشروع» است. مجازات باید این لذت را بزدايد، بنابراین لازم است که متناسب با آن مزیت باشد (Davis, 1983: 743). این قرائت مبتلا به اشکالات زیر است:

۱.۴ توزیع برابر منافع و هزینه‌ها را مفروض می‌گیرد و این فرض در جوامع امروزی با این‌همه نابرابری اجتماعی مخدوش است.

۲.۴ اگر محاسبات این نظریه درست باشد کسی که قربانی جرمی شده و قدرت اثبات آن را ندارد (یا حتی بدون نیاز به رسیدگی قضایی) به دلیل از دست دادن بخشی از منافع، حق ارتکاب جرمی دیگر برای بازپس‌گیری طلبش را خواهد داشت.

۳.۴ فرض مهم نظریه این است که مجرم منفعتی به دست آورده باشد. بنابراین در موارد زیر نمی‌توان مجازات کرد: جرایم ناتمام، جرایم مالی که عین یا قیمت مال مسترد می‌شود، مواردی که مجرم از بد اتفاق در حین ارتکاب دچار خسارت بیشتر شده باشد.

۴.۴ برای محاسبه منافع و لذتی که هر مرتکب جرم به دست آورده هیچ معیار متقنی نداریم.^۱

۵.۴ نظریه خود را سزاگرا می‌داند ولی بیشتر، به فایده‌گرایی شبیه است. اعاده توازن معطوف به حفظ نظم اجتماعی است و این، یک دغدغه فایده‌گرایانه است. نکته نامیدکننده‌تر اینکه دو تن از طراحان اصلی این قرائت یعنی «هربرت موریس» و «جفری مورفی» اخیراً از این رویکرد اعراض کرده‌اند (Von Hirsch A., 1994: 116).

۱. اشکالات بیشتری شبیه این را در اینجا ببینید:

Bagaric, Mikro & Amarasekara, Kumar (2000), The Errors of Retributivism, Melbourne University Law Review, Vol 24.

۵. نفی (Annulment)

هگل در کتاب «فلسفه حق» نظریه‌ای مشابه مزیت غیرمنصفانه دارد و اگر تأکید همزمان او بر «حق مجازات شدن» نبود می‌توانستیم هر دو قرائت را در هم ادغام کنیم. مجازات به این دلیل موجه است که نفی جرم است:

«زور [جرم] با زور [مجازات] نفی می‌شود، بنابراین زور در شرایط خاص (اعمال زور برای نفی یک زور دیگر) نه تنها درست که ضروری است.» (Hegel, 2008: 97).

مطلوبیت مجازات فقط به دلیل نفی انتزاعی جرم نیست بلکه:

«از لحاظ عینی قانون را با خودش آشتی می‌دهد. با نفی جرم، قانون خود را بازیابی می‌کند و حاکمیت خود را تعیین می‌بخشد. از لحاظ ذهنی [فردی] مجرم را با خودش آشتی می‌دهد، در واقع او را با قانونی که متعلق به خود، معتبر و مایه حفاظت خویش می‌دانسته آشتی می‌دهد.» (Ibid: 209).

اگر تمام نظر هگل به «نفی» منحصر می‌شد می‌توانستیم بگوییم مثل مزیت غیرمنصفانه با فایده‌گرایی توافق بیشتری دارد اما عبارات زیر او را به سزاگرایی نزدیک می‌کند:

«نفی جرم با سزادهی رخ می‌دهد زیرا اولاً، سزادهی «صدمه‌ای به خاطر صدمه‌ای» است و دوماً، [در سزادهی] مقدار جرم و نفی آن از نظر کیفی و کمی مشخص می‌شود» (Ibid: 209).

از این مهم‌تر تأکید او بر «حق مجازات شدن» و انکار صریح فایده‌گرایی، سزاگرایی‌اش را تقویت می‌کند:

«مجازات، حق مجرم است چون با مجازات شدن به مثابه یک موجود ذی‌عقل تکریم شده است. او این تکریم را به دست نمی‌آورد مگر اینکه ماهیت و میزان مجازات از رفتار منشعب شود. اگر با او مانند یک حیوان زبان‌بار که باید بی‌زبان شود، رفتار کنند یا بخواهند او را بازدارند یا اصلاح کنند به آن تکریم نمی‌رسد.» (Ibid: 103).

نمی‌توان قرائت هگلی را به فایده‌گرایی متهم کرد اما امید تازه‌ای برای نظریه سزاگرایی نیز به ارمغان نمی‌آورد: از یک سو مفاد آن جدید نیست و مثل کانت گرفتار همان عزلت تاریخی است،^۱ از سوی دیگر، استدلال تازه‌ای به سزاگرایی کانت اضافه نمی‌کند.

^۱ کتاب فلسفه حق هگل در ۱۸۲۱ و حدود ۳۰ سال پس از آثار مهم کانت منتشر شده است. بنابراین مفاد آن جدید نیست ولی بازگویی آن مربوط به دوران اخیر است. نکته اخیر بهانه قرار دادن قرائت هگلی در فهرست سزاگرایان «جدید» شد.

۶. مجازات اعلامگر (Expressive Punishment)

چند قرائت مهم، سزاگرایی را به اهداف مطلوبی مثل «نکوهش»، «اعلام انزجار»، «ارتباط» و «تعلیم» پیوند می‌زنند و معتقدند فقط مجازات سزادهنده (با ویژگی‌های موردنظر هر یک) می‌تواند این اهداف را محقق کند. ابتدا تبیین مختصری از این قرائت‌ها ارائه می‌کنیم و ارزیابی را به انتهای این بند وامی‌گذاریم:

۱.۶. نکوهش (Censure)

«ندرو فون هیرش»، از اولین احیاگران ادعایی سزاگرایی، معتقد است اگر به معنا و محتوای حقیقی مجازات نگاه کنیم می‌بینیم که در ذات خود نکوهش و سرزنش به همراه دارد و با این خصیصه از تمام ضمانت‌اجراهای دیگر متمایز می‌شود. تفاوت بین مالیات و جزای نقدی در میزان و ارزش مالی آن‌ها نیست بلکه در برخورداری دومی (جزای نقدی) از «نکوهندگی» است. همین محتوا می‌تواند هدف مطلوب مجازات باشد. مجازات ابزار نکوهش و نکوهش به دلایل زیر همیشه مطلوب است:

۱.۶.۱. نکوهش احساس انزجار اجتماع از یک رفتار غیراخلاقی را منتقل می‌کند.

۱.۶.۲. نکوهش، گونه‌ای حمایت از قربانی است. صرف به رسمیت شناختن بزه‌دیدگی او کافی

نیست بلکه باید با او همدردی شود.

۱.۶.۳. نکوهش انتقال یک پیام به مجرم است. با این کار او را مورد انتقاد قرار داده، خطا بودن

فعلش را گوشزد می‌کنیم.

۱.۶.۴. نکوهش حامل پیامی برای اشخاص ثالث است. حقوق جزا با نکوهش به دیگران اعلام

می‌کند که رفتار نکوهیده، نادرست است.

۱.۶.۵. نکوهش برای مجرم قابل درک است چون شبیه واکنش‌های عادی اجتماعی است.

۱.۶.۶. نکوهش تناسب را بیش از هر ملاک دیگری محقق می‌کند و به راحتی قابل تطبیق بر

میزان سرزنش‌پذیری مجرم است.

۱.۶.۷. نکوهش برخلاف بازدارندگی، به شخصیت اخلاقی فرد احترام می‌گذارد و با او به مثابه یک

عامل مسئول سخن می‌گوید. حال آنکه در بازدارندگی، فرد مثل یک پلنگ تهدید و ترسانده می‌شود

(Von Hirsch A., 1994, pp. 118-21).

نکوهندگی همیشه با رفتار سخت و تناسب مجازات با جرم به دست می‌آید. سزادهی نظریه‌ای

است که همواره ویژگی نکوهندگی مجازات را مورد توجه قرار می‌دهد.

۲.۶. اعلام (Expression)

این قرائت پیشنهاد «ژول فاینبرگ» و مشابه قرائت فوق است. او با انتقاد از تعاریف مألوف مجازات معتقد است رکن اساسی این نهاد «کارکرد نمادین» آن است که معمولاً نادیده گرفته می‌شود. تعاریف رایج، هرگونه ضمانت اجرایی را در برمی‌گیرد که مجازات نیستند، مثل جریمه‌های اعمال شده در ورزش، اخراج از محل کار، جریمه تخلفات رانندگی:

«مجازات علاوه بر خصائص مشترک [با سایر ضمانت اجراها] ویژگی دیگری هم دارد. این مشخصه یا وجه ممیزه، کارکردی اعلامی است. مجازات روشی معمول برای اعلام حس انزجار، نکوهش و قضاوت بر ناپسند و زشت بودن [یک رفتار] توسط مجازات‌کننده یا افرادی است که از جانبشان نمایندگی دارد. مجازات دارای جلوه‌ای نمادین است که در گونه‌های دیگر ضمانت اجرا نیست.» (Feinberg, 1994: 74).

کارکرد نمادین، مطلوبیت ذاتی و همیشگی مجازات است و نباید آن را با بازدارندگی یکی دانست. تحقق نتایج دیگر، مثل بازدارندگی یا بازپروری و اصلاح، احتمالی است اما کارکرد نمادین قطعی و همیشگی است. مجازات به مثابه یک نماد قوی قادر به انتقال معانی متعددی است که قوی‌ترین آن‌ها اعلام انزجار است. با این حال نمونه‌های دیگری از معانی منتقل شده با کارکرد نمادین وجود دارند و معمولاً به چشم نمی‌آیند:

- انکار رسمی: فرض کنید هواپیمای کشوری (برخلاف قوانین مربوطه) به هواپیمای کشور دیگر که بر فراز آب‌های بین‌المللی در پرواز است شلیک کند. در این صورت سکوت دولت متبوع هواپیمای خطاکار، حمل بر تأیید این عمل می‌شود. این دولت می‌تواند با مجازات، یک پیام نمادین را به دنیا منتقل، عمل خلبان را تقبیح و از خود سلب مسئولیت کند.

- اعاده حیثیت از قانون: گاه، مجازات فقط برای تأکید بر این است که چنین قانونی وجود دارد یا قانون چنان می‌گوید. در مقطعی از زمان اگر یک سفیدپوست یک سیاه پوست را در «می‌سی سی سی پی» می‌کشت هیئت منصفه او را تبرئه و افکار عمومی نیز تأیید می‌کرد. حال آنکه قانون، چنین عملی را منع و برای آن مجازات مشخص کرده بود. این روند به تدریج به بی‌اعتباری قانون روی کتاب می‌انجامید. در این حالت، مجازات قاتل توسط ایالت (بدون توجه به تبرئه هیئت منصفه) کارکرد مهم نمادین داشت - اعاده حیثیت از قانون.

- تبرئه دیگران: فرض کنید یک جرم یا رفتار رسواکننده رخ داده باشد و عده زیادی متهم شوند. در این صورت یافتن مرتکب اصلی و مجازات او حامل یک پیام نمادین است - دیگران پاک و بی‌گناهند (Ibid: 77-9).

آنچه موجب می‌شود فاینبرگ سزاگرا دانسته شود اعتقاد به ذاتی - و نه اتفاقی - بودن کارکرد نمادین است:

«برخی گونه‌های رفتار سخت، نماد نکوهش اجتماعی‌اند. . . [دقیقاً مثل این که بگوییم] برخی الفاظ، در گفتار ما، به وسیلهٔ ابراز احساسی خاصی بدل شده‌اند- رنگ سیاه، رنگ سوگواری است.» (Ibid:76)

اثر نمادین در تاروپود مجازات جا گرفته است. برای اینکه جامعه یا مقامات منصوب آن با مجازات، نکوهش اخلاقی جرم را اعلام کنند، نیازی نیست که این امر را قصد کنند. مجازات به خودی خود، وسیله‌ای متعارف برای این مقصود است، صرف‌نظر از قصد جامعهٔ مدنی یا مقامات رسمی.

۳.۶. ارتباط - تعلیم (Communication-Education)

شکل کامل تری از قرائت اعلامی را «نتونی داف» در کتاب «مجازات، ارتباط و جماعت» مطرح کرده است. داف ضمن احترام به اعلام نکوهش یا اثر نمادین بر یک هدف مهم‌تر تأکید می‌کند - ارتباط. اعلام صرفاً مبتنی بر گفتن است اما ارتباط فرایندی است که شنیدن و پاسخ‌دهی به پیام در آن می‌گنجد (Duff A. , 2001: 27). مجازات ارتباط - مدار:

«باید به مجرمان نکوهشی را منتقل کند که به دلیل ارتکاب جرم مستحق آنند و از طریق این فرایند ارتباطی ایشان را به توبه از آن جرایم، اصلاح خویشتن و بازسازی با کسانی که در حقیقت بدی کرده‌اند، ترغیب کند.» (Ibid:xvii)

داف که نظریهٔ خود را برای یک جامعهٔ لیبرال می‌نویسد از ترس یک اشتباه احتمالی بارها تذکر داده است که توبهٔ موردنظر او یک «توبهٔ غیرمذهبی» است و صرفاً از بابت تشابه فرایند شکلی از این واژه استفاده می‌کند. توبهٔ مذهبی رابطهٔ بین فرد و ارزش‌های مذهبش را ترمیم می‌کند، ولی توبهٔ غیرمذهبی گسل ایجاد شده بین مجرم و ارزش‌های جماعت را بازسازی می‌کند (Duff R. , 2003: 300). به عبارتی مشابه، مجازات نقش یک «کفارهٔ غیرمذهبی» را بازی و مجرم را به توبه ترغیب می‌کند، با این تفاوت که در این‌جا کفاره را دیگری اجرا می‌کند نه خود گناهکار (Ibid:301). ترغیب به توبه فقط با یک فرایند ارتباطی محقق می‌شود، در این فرایند، شهروندان فقط متوجه ممنوعیت قانونی عمل نمی‌شوند بلکه «چرایی نادرستی» را نیز درمی‌یابند. بنابراین مجازات ارتباطی هم‌زمان به گذشته (برای تعیین مستحق مجازات) و آینده (برای تحقق ترغیب) نگاه می‌کند:

«مجازات هم به گذشته و جرم سابقی که سزاوار پاسخ است می‌نگرد (چنان‌که سزاگرایان اصرار می‌کنند) و هم به آینده برای رسیدن به مصلحتی که باید به دست آید (چنان‌که پیامدگرایان اصرار می‌کنند)» (Duff A. , 2001: 129)

البته داف صراحتاً خود را سزاگرا می‌داند و به چند دلیل از فایده‌گرایی (یا به گفتهٔ او پیامدگرایی) اعلام برائت می‌کند:

- اصلاح و ترغیب، نتایج ذاتی و ضروری مجازات ارتباطی هستند و نه چنان‌که فایده‌گرایان می‌گویند اتفاقی.

«این مجازات‌ها ذاتاً برای نیل دولت به هدف مطلوبش یعنی ترغیب شهروندان به اجتناب از جرم مناسبند زیرا شهروندان به این نتیجه می‌رسند که باید [اجتناب کنند]» (Ibid:88-9)

- مجازات همیشه ضروری است زیرا:

هدف از مجازات ارتباطی فقط ترغیب نیست بلکه «بدهی» ما به مجرم، قربانی و جامعه است. مجازات ارتباطی فقط به این دلیل اجرا نمی‌شود که «بهترین روش ترغیب مجرم به عدم تکرار خطاکاری» است بلکه به این دلیل هم هست که این کار «بدهی [دولت] به مجرم و هم قربانی اوست» (Ibid:81). ما در همه حال موظف به اجرای مجازات ارتباطی هستیم:

«ما به قربانی، به ارزش‌های هتک شده و حتی به خود او [مجرم] مدیونیم و باید خطاکاری‌اش را نکوهش کنیم حتی اگر اطمینان داشته باشیم با این نکوهش متحول و ترغیب نخواهد شد. نکوهش ما هنوز هم تلاشی برای ترغیب اوست (حتی اگر آن را تلاشی نافرجام می‌دانیم)» (Ibid:82).

- ارتباط احترام به شخصیت اخلاقی مجرم است

مجازات فایده‌گرا مخصوصاً در هدف بازدارندگی با زبان زور و تهدید سخن می‌گوید و مجرم را یک عامل اخلاقی، مسئول و عضوی از جامعه اخلاقی به شمار نمی‌آورد. برعکس، مجازات ارتباطی انسان را یک «عامل مسئول اخلاقی» می‌بیند. به همین دلیل داف ارتباط را رفتار سخت نمی‌بیند بلکه معتقد است باید به روش‌های دیگر ارتباطی توسل جست. رفتار سخت، متناسب با بازدارندگی است نه ارتباط. نگرش بازدارندگی این است که «ما» علیه «ایشان» واکنش نشان می‌دهیم و از مجرم «غریبه»‌هایی می‌سازد که با ما در حال جنگ سردند (Ibid:84).

نظریه داف چنان‌که خود اذعان می‌کند «فرضی» و «آرمانی» است. او می‌پذیرد که مجازات ارتباطی مناسب جوامع امروز نیست بلکه مربوط به جامعه‌ای است که اعضای آن خود را همراه با ارزش‌های قوانین، پاسخگو و مسئول بدانند (Ibid).

به این قرائت مشهور و پرارجاع می‌توان قرائت جزئی و نه چندان مشهور دیگری را افزود، نظریه «تعلیم» که «هربرت موریس» و «جین همپتن» در دو مقاله مجزاً مطرح کرده‌اند و به نوعی بر «سخنگویی مجازات» تکیه دارد. این نظریه که خود را سزاگرا می‌خواند از بین قرائت‌های فوق به نظریه ارتباط داف نزدیک‌تر است. موریس نظریه تعلیمی خود را «پدرسالارانه» توصیف و مجازات مطلوب را یک «عمل ارتباطی پیچیده» توصیف می‌کند. مجازات در این نظریه روشی است برای اینکه «نظام [کیفری] مصلحت‌خطاکاران فعلی و احتمالی را پیش برد» و برخلاف سایر نظریات سزاگرا یا فایده‌گرا که بیشتر به مصالح کل جامعه می‌نگرند، نظریه پدرسالارانه بیشتر به «مصالح خطاکاران» می‌اندیشد (Morris: 97). در بیانی مشابه، همپتن مجازات را با حصارهای متصل به برق

مقایسه می‌کند که از ورود حیوانات جلوگیری می‌کند و به ایشان یاد می‌دهد که این‌جا «سدی» بر سر راهشان است. تمایز مهم حصار مجازات در این است:

«دردی که از این «حصارها» حاصل می‌شود (یا تهدید به حصولش می‌شود) حامل یک پیام بزرگ‌تر به موجوداتی است که قادرند به دلایل وجود این حصارها بیندیشند.» (Hampton, 1984: 211)

حصار الکتریکی حیوانات را شرطی می‌کند اما حصار مجازات در پی شرطی شدن انسان‌ها نیست:

«از طریق مجازات به خطاکار تعلیم داده می‌شود که کاری که کرده (یا می‌خواهد بکند) ممنوع است، چون اخلاقاً نادرست است و به آن دلیل نباید آن را انجام دهد.» (Ibid)

بنابراین، تعلیم اخلاقی برخلاف بازدارندگی نمی‌پذیرد که «با بشریت چنان رفتار کنیم که با سگ»^۱ (Ibid)

تمام قرائت‌های بالا بر سه چیز تأکید می‌کنند:

۱. مجازات ابزار یک هدف (نکوهش، نمادگری، ارتباط یا تعلیم) است.
 ۲. این هدف همیشه و ضرورتاً بر مجازات مترتب می‌شود.
 ۳. مجازات، مجرم را هدف فی‌نفسه می‌بیند، یا حق مجرم (و احتمالاً دیگران) است.
- دو گزاره اول همه این نظریات را به فایده‌گرا تبدیل می‌کند و صرف «ضروری و همیشگی» بودن نتیجه یک نظریه را از فایده‌گرایی نمی‌اندازد. گزاره سوم تکرار ضابطه دوم امر مطلق کانتی است و استدلال تازه‌ای ارائه نمی‌کند.

۷. سزاگرایی حداقلی - سلبی (Limiting-Negative Retributivism)

این قرائت ادعای سزاگرایی ندارد و با مسامحه از نام این نظریه استفاده می‌کند و در مواجهه با «سزاگرایی ایجابی» قابل شناسایی است:

برخلاف سزاگرایی ایجابی که استحقاق را شرط لازم و کافی توجیه مجازات می‌داند، سزاگرایی سلبی استحقاق را شرط لازم اما غیرکافی می‌داند. استحقاق حداقل و حداکثر مجازات و راهبردهای کاهش جرم (بازدارندگی، بازپروری و ...) و میزان دقیق آن را مشخص می‌کنند. این نظریه در واقع سزاگرا و مدعی سزاگرایی نیست و از سر مسامحه این عنوان را اختیار کرده است.

۱. هگل هم در نقد نظریه فایده‌گرایانه عبارت مشابهی دارد: «حق و عدالت باید بر آزادی اراده تکیه کنند و نه محدودیتی که در ارباب هست. مجازات با این نگرش اربابی [مثل این است که چوب را به سمت یک سگ بگیریم. این‌جا، با انسان نه چنان که کرامت و حرمتش می‌طلبد بلکه مثل یک سگ رفتار کرده‌ایم ... وقتی بزهکار را حیوان زیان‌باری بدانیم که قرار است بی‌ضرر، ترسیده یا اصلاح شود احترامی به او نگذاشته‌ایم.» (Hegel, Op.Cit, 91-2)

جالب اینکه طراح این نظریه («تروال موریس» فایده‌گرا) آن را یک مدل ترکیبی معرفی کرده است. در این دیدگاه، استحقاق صرفاً به مثابه یک «قید» عمل می‌کند ولی نمی‌تواند تناسب دقیق را برقرار کند (Von Hirsch A. a., 2003: 138). این نظریه بیشتر به دنبال مقید کردن فایده‌گرایی است و رضایت خاطر سزاگرایان را فراهم نمی‌کند. علاوه بر اینکه مطلوب اصلی سزاگرایان یعنی «الزام به مجازات مستحق» را نادیده می‌گیرد کماکان مجرم را «به مثابه وسیله» مورد استفاده قرار می‌دهد (Duff A., 2011: 5).

نتیجه‌گیری

قرائت‌های معاصر مدعی سزاگرایی به دلایل زیر نه «جدید» هستند و نه «سزاگرا»:

۱. همه قرائت‌ها: روش معرفتی کانت را نادیده گرفته از سزاگرایی «روش‌زدایی» کرده‌اند. نفس تکاپو برای یافتن و الصاق استدلال‌ات زیباتر به سزاگرایی یعنی بی‌توجهی به این مبنای مهم کانتی که «سزادهی یک امر مطلق» است. این غفلت موجب شده که هیچ‌کدام از قرائت‌های معاصر نتوانند به پرسش‌های اساسی‌تر پاسخ گویند، حال آنکه روش کانت قادر به پاسخ بود. اگر بپرسیم: چرا برقراری توازن هزینه و منافع در جامعه لازم است؟ چرا اعلام نکوهش، تعلیم، ارتباط و... لازم است؟ تمام این قرائت‌ها ساکتند. حال آنکه اگر مبتنی بر روش کانت بودند در پناه «پیشینی» و «بدیهی» بودن قانون سزا، از تمام سؤالات اضافی در امان می‌ماندند.
۲. فی: تأکید هگل بر حق مجازات شدن استدلال تازه‌ای نیست و بازگوکننده ضابطه دوم امر مطلق کانتی است. به علاوه اگر استدلال متفاوتی باشد «جدید» نیست و عمر آن به عمر استدلال‌های کانتی است که در عزلت قرار گرفته بود.
۳. سزاگرایی حداقلی: یک مدل ترکیبی است که بیشتر به فایده‌گرایی تمایل دارد. پیشتر، از اظهارات کیفری کانت نتیجه گرفتیم که ارتکاب جرم یا «استحقاق» شرط لازم و کافی توجیه و مجازات مرتکب، الزامی است. این نظریه «الزام» یادشده را نادیده می‌گیرد. ضمن اینکه به «هدف فی‌نفسه» دیدن مجرم بی‌توجه است و او را وسیله کاهش جرم قرار می‌دهد.
۴. سایر قرائت‌ها: یا استدلال و تفسیر جدیدی به سزاگرایی نیفزوده‌اند یا آن‌چه افزوده‌اند با توضیح زیر از ایشان یک فایده‌گرا می‌سازد:
 - ۱.۴. قرائت‌التیام‌خاطر: اگر به معنی تأیید حس روانشناختی مورد تأکید باشد از روش عقلی کانت به روش تجربی هیوم منتقل شده و اگر پیشگیری از خونریزی انتقام‌جویانه را بخواهد باز هم فایده‌گرا شده است.

۲.۴. قرائت‌های بازی منصفانه و مجازات سخنگو

۱.۲.۴. یا توجیه اصلی و نهایی مجازات را کارکردهایی مثل اعاده‌توازن (منصفانه)، اعلام (انزجار)، نکوهش، ارتباط و تعلیم می‌دانند که در این صورت از دایره سزاگرایی خارج، به فایده‌گرایی منتقل شده‌اند، این ادعا که «ما برخلاف فایده‌گرایان، کارکردها را همیشگی، ذاتی و قطعی‌الحصول می‌دانیم» متقاعدکننده نیست.

۲.۲.۴. یا مجازات را به «حق مجازات شدن»، «احترام به شخصیت اخلاقی» و «بدهکاری به مجرم و قربانی و جامعه» گره می‌زنند. در این صورت چیزی به سزاگرایی سابق نیفزوده‌اند بلکه برخی از گزاره‌های کانت را به شکلی ناقص و مخدوش بازتولید کرده‌اند.

بنابراین تمام قرائت‌های معاصر سزاگرایی یا «معاصر» نیستند و استدلال تازه‌ای فراهم نمی‌کنند، یا سزاگرا نیستند و به دامن نظریه رقیب فروغلتیده‌اند. آنچه به‌عنوان «سزاگرایی جدید» شناخته می‌شود مبتلابه فقر نظری و استدلالی است و با این اوصاف نمی‌توان از «بازگشت سزاگرایی» سخن گفت. اقبال نسبی نظام‌های کیفری به اصل تناسب یا استحقاق به‌مثابه قید مجازات هرگز به معنی سزاگرا شدن ایشان نیست.

منابع

الف) انگلیسی

1. Armstrong, Karen(1961), *The Retributivist Hits Back*, Mind, Vol. 70.
2. Bagaric, Mikro & Amarasekara, Kumar(2000), *The Errors of Retributivism*, Melbourne University Law Review, Vol 24.
3. Bentham, Jeremy(1843) *The Works of Jeremy Bentham*(Vol.1), J. Bowring(ed), Edinburgh, William Tait.
4. Cottingham, John(1979), *Varieties of Retribution*, The Philosophical Quarterly, Vol. 29.
5. Dagger, Richard(1993), *Playing Fair with Punishment*, Ethics, Vol. 103.
6. Davis, Michael(1983), *How to Make the Punishment Fit the Crime*, Ethics, Vol. 93.
7. Duff, Antony(2011), *Retrieving Retributivism*, In *Retributivism*, Essays on Theory and Policy edited by M. D. White, New York, Oxford University Press.
8. _____(2001), *Punishment, Communication and Community*, New York, Oxford University Press.
9. _____(2003), *Penance, Punishment and the Limits of Community*, Punishment & Society, Vol. 5.
10. Feinberg, Joel(1994), *The Expressive Function of Punishment*, In *A Reader on Punishment*, Antony Duff and David Garland(Eds), Oxford, Oxford University Press,
11. Gardner, Martin R.(1976), *The Renaissance of Retribution-An Examination of Doing Justice*, Wisc. L. Rev, Vol. 23.
12. Hampton, Jean(1984), *The Moral Education Theory of Punishment*, Philosophy & Public Affairs, Vol. 13.
13. Hegel, Georg Friedrich(2008), *Outlines Of The Philosophy Of Right*, Translated by T. Knox, Oxford, Oxford University Press.
14. Honderich, Ted(2006), *Punishment: The Supposed Justifications*, London: Pluto press.
15. Kant, Immanuel.(1999), *Metaphysical Elements of Justice*, Translated by John Ladd, Indianapolis, Hackett Publishing Company.

16. _____(2002), *Groundwork for the Metaphysics of Morals*, Translated by E. a. Wood, New York, Yale University.
17. Kaufmann, Walter(1973), *Without Guilt and Justice: From Decidophobia to Autonomy*, New York, Peter H. Wyden, Inc.
18. Mabbott , J. D.(1939), *Punishment*, *Mind*, Vol. 48.
19. Moore, Michael(1988), *The Moral Worth of Retribution*, In *Responsibility, Character, and the Emotions: New Essays in Moral Psychology*, F.Schoeman(ed), Cambridge, Cambridge University Press.
20. Morris, Herbert(1994), *A Paternalistic Theory of Punishment*, In *A Reader on Punishment*, Antony Duff and David Garland(Eds), Oxford, Oxford University Press.
21. Murphy, Jeffry(1994), *Kant: The Philosophy of Right*, Georgia, Mercer University Press.
22. Murphy, Jeffry(1987), *Does Kant Have a Theory of Punishment?*, *Columbia Law Review*, Vol. 87.
23. Quinton , Anthony(1954), *On Punishment*, *Analysis*, Vol. 14.
24. Von Hirsch, Andrew(1994), *Censure and Proportionality*, In *A Reader on Punishment*, Antony Duff and David Garland(Eds), Oxford, Oxford University Press.
25. _____ & Ashworth, Andrew(1992), *Not Not Just Deserts: A Response to Braithwaite and Pettit*, *Oxford Journal of Legal Studies*, Vol. 12.
26. _____(2003), *Proportionate Sentencing: Exploring the Principles*, Oxford: Oxford University Press.
27. Walker, Nigel(1994), *Reductivism and Deterrence*, In *A Reader on Punishment*, Antony Duff and David Garland(Eds), Oxford, Oxford University Press.